

شبهه زدایی از قیام امام حسین

<"xml encoding="UTF-8?">

اگر امام حسین علیه السلام به تمامی حوادث آینده آگاهی داشت، چگونه با پای خود، خویشتن را در هلاکت انداخت؟!

آیا شیوه حضرت با آیه «لاتلقوا بایدکم الی التهلكة» ؛ خود را با دستان خویش در هلاکت نیندازید، سازگار است؟ یا آن که مصداقی برای خودکشی محسوب می شود؟ به راستی آگاهی امام از غیب و رسالت آن حضرت در استفاده از این علم در عرصه های مختلف عاشورا و کربلا چگونه بوده است؟

واقعۀ عاشورا رخدادی است که تاریخ اسلام و بلکه تاریخ بشریت ماندنی برای آن سراغ ندارد . جایگاه بلند این حماسه، آن را به صورت رویدادی جاودانه همانند خورشید درخشانی برتارک تاریخ و فرهنگ بشری درآورده است؛ به گونه ای که با وجود دستان تحریفگر، از چنان عمق و غنایی برخوردار است که تا فرجام تاریخ، پیام آور ارزش های والای انسانی و الهام بخش انسان های آزاد و خداجو خواهد بود .

افزون بر جلوه عاطفی عاشورا که در آن مظهر عشق به خدا، تسلیم محض در برابر او و سمبل قیام در راه دین و آزادی خواهی و شهادت طلبی نمایان است، جلوه عقلانی و خرد ورزانه ای نیز به گونه ای پیدا و پنهان در سراسر حماسه حسینی می توان به دست آورد .

بی شک با چنین نگرشی علاوه بر چشم دل، با چشم عقل و خرد نیز به این واقعۀ می توان نگریش و نگرشی جامع تر و گسترده تر به آن داشت .

از سوی دیگر، تحلیل عقلانی نهضت حسینی به همان اندازه که پربها و ارزشمند است، پرخطر و پیچیده است؛ زیرا نگاهی جامع و برگرفته از اصول و معارف کلامی می طلبد تا نظریه هایی تمام عیار با ایجاد هماهنگی بین عناصر و مؤلفه های گوناگون پژوهش به گونه ای در خور و شایسته ارایه شود .

به یقین دو رهیافت تاریخی و کلامی در تحلیل و تحقیق رخداد عاشورا، از عوامل بسیار مهم و تاثیرگذاری است که هریک، ما را در دست یابی به نظریه های جامع و معرفت آفرین مدد می رساند .

ناگفته پیداست که این دو نگرش در ترابط و تعامل کامل با یکدیگرند و نتایج هرکدام می تواند در دیگری مؤثر افتد و به تکمیل و تنقیح آن یاری رساند .

ضعف و نارسایی این دو، نزد صاحب نظران موجب پدید آمدن چنین اعتقادی می شود که امام علیه السلام به زمان و مکان شهادت خویش علم تفصیلی نداشته و از ابتدا به قصد منزل گزیدن در کربلا و رفتن به سوی شهادت حرکت نکرده است! این افراد برای تایید سخن خود، مساله اعزام مسلم بن عقیل به کوفه از سوی امام علیه السلام و حرکت حضرت بر اساس گزارش مسلم را از آمادگی کوفیان و فرازهایی از گفت وگوهای امام با اطرافیان که بیانگر عزم او بر سفر به کوفه است، مطرح می کنند .

اما آنان که از ابعاد کلامی و تاریخی نهضت سرخ حسینی آگاهی دارند، معتقد به علم تفصیلی امام علیه السلام نسبت به حوادث کربلا هستند و اعلام زمان و مکان شهادت امام علیه السلام از سوی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و همچنین علم امام و اهل بیت او به جزئیات حوادث عاشورا را، دلیلی بر این مدعا می دانند .

این دسته از اندیشمندان سخنانی از امام حسین علیه السلام مطرح کرده اند که در آنها آینده خونبار خود و اصحاب به گونه ای روشن آشکار شده است؛ همانند این سخن حضرت که می فرماید:

«من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصباحاً ان شاء الله» (1)
و یا در جای دیگری می فرمایند:

«خط الموت علی ولد آدم فخط القلاده علی جید الفتاة» (2)

از مجموع عبارات این خطبه چنین فهمیده می شود که امام قبل از خروج از مکه، فرجامی برای این سفر جز شهادت خود و یارانش نمی دید. و حتی عبارت «گویا می بینم که گرگ های بیابان اعضای بدنم را میان نواویس و کربلا پاره پاره می کنند» (3) گواه آن است که امام علیه السلام به خوبی از شهادت خود و محل آن با خبر بوده است.

صریح تر از این سخنان، نامه حضرت، هنگام حرکت از مکه است:

«بسم الله الرحمن الرحیم

من الحسین بن علی الی بنی هاشم؛ اما بعد فانه من لحق بی منکم استشهد و من تخلف عن لم یبلغ الفتح والسلام (4)؛ از حسین بن علی به بنی هاشم؛ هرکس از شما که به من بپیوندد، شهید خواهد شد و هرکه با من همراه نشود، به پیروزی نخواهد رسید».

بی تردید متن این نامه، یکی از دلایل آگاهی امام از سرانجام حرکت خویش به شمار می آید و از آن سو، همراهی اهل بیت حضرت نیز جزیی از برنامه کلی نهضت حسینی - که طبق مشیت الهی از قبل مشخص شده بود - محسوب می شود. تقدیری که امام خود از آن آگاهی داشته است و از آنجا که او مظهر تسلیم در برابر خواست خداست با علم به سرانجام کار، اهل بیت و فرزندان خویش را همراه خود ساخت؛ گرچه عقل ما دست کم در فهم بخشی از فلسفه این همراهی و اهداف و آثار آن، آگاهی دارد که از آن جمله، رسوایی نظام منحط اموی است! (5)

حال با توجه به سخنانی که در این باره به آنها اشاره کردیم، به اصول کلامی درباره نهضت عاشورا اشاره می کنیم:

1. عصمت امام علیه السلام

یکی از اصول کلامی که در تحلیل رخداد عاشورا نقش به سزایی دارد، مساله «عصمت پیامبران و امامان» است که به معنای وسیع آن، شامل عصمت در خطا و اشتباه و نسیان است. این بینش روشنگر موجب می شود که تحلیلگر عاشورا، تمامی رفتارها و مواضعی را که امام علیه السلام در طول نهضت اختیار کرده است بدون هیچ قید و شرط و استثنایی صحیح بداند و هرگونه خرده گیری و اعتراض را بر آن به دور شمارد. براساس پذیرش اصل عصمت امام در تحلیل و تفسیر افعال حضرت، گاه عقل ما یارای فهم دست کم بخشی از حکمت و مصلحت اعمال امام را دارد و برای آن آرمان هایی صحیح و خردپسند می یابد و یا آن که حکمت آن بر ما روشن نمی شود و چرایی اعمال امام - حتی پس از تأمل فراوان - در هاله ای از ابهام باقی می ماند.

افرادی که باوری شایسته نسبت به عصمت امام داشته باشند، در هردو صورت، حقانیت و درستی فعل امام را اجمالاً مورد تصدیق قرار می دهند و به جای تخطئه مواضع امام و خرده گیری بر تصمیم گیری های حضرت، عقل محدود خود را محکوم می کنند و صادقانه به ناتوانی آن اقرار می کنند. اما آنان که اصل عصمت امام را نپذیرند، دل به شبهاتی نسبت به حقانیت یا مشروعیت هضت حضرت می سپرند و اشکالاتی را که در طول تاریخ از سوی

دشمنان اهل بیت: همچون بنی امیه، ناصبی ها و وهابی ها تبلیغ می شده است، می پذیرند و مانند آنان موضع گیری می نمایند؛ شبهاتی همچون:

1. امام علیه السلام علیه حکومت اسلامی و خلیفه پیامبر (یعنی یزید!) قیام کرد و از بیعت با او سرباز زده است و این، گناهی است نابخشودنی، که سرانجام به کشته شدن او انجامید .

2. نهضت امام علیه السلام از مصادیق به هلاکت انداختن خویش است، که کاری برخلاف عقل اوست و به نص قرآن، حرام است . زیرا قرآن با صراحت بسیار می فرماید: «لاتلقوا بایدکم الی التهلكة» ؛ خود را با دست خویش به هلاکت و نابودی نیندازید .

3. هرچند امام علیه السلام در راه خدا قیام کرد، اما او نسبت به اوضاع سیاسی و اجتماعی اشتباه کرد و به خطا بر پیمان های دروغین کوفیان اعتماد ورزید .

به این شبهات و اشکالاتی از این قبیل، به دو شیوه می توان پاسخ داد:

الف) ارایه پاسخ اجمالی بدین معنا که با تمسک به ادله عقلی و نقلی عصمت امام علیه السلام - که در منابع کلامی شیعی مورد بحث قرار گرفته است - می توان بر ضرورت عصمت امام تاکید ورزید و سپس با اثبات امامت امام حسین علیه السلام اصل یاد شده را بر افعال او تطبیق کرد . بدیهی است سرانجام چنین مسیری، اثبات صحت و سلامتی تمامی افعال و افکار امام علیه السلام است .

ب) ارایه پاسخ تفصیلی در این شیوه تلاش می شود که براساس مقدمات مورد قبول اشکال تراشان، خالی بودن نهضت امام از هرگونه انگیزه شخصی و مصونیت آن از خطا و اشتباه و ارتکاب امر غیر مشروع ثابت شود . این شیوه، راهی است که برخی از بزرگان شیعه مانند سیدمرتضی قدس سره در «تنزیه الانبیاء» و شیخ طوسی قدس سره در «تلخیص الشافی» پیموده اند .

به طور مثال در پاسخ به این اشکال که مقابله امام با سپاه یزید و امتناع او از بیعت، از مصادیق «القای نفس در تهلکه» بوده است، این دو اندیشمند بزرگ می کوشند تا ثابت کنند که حرکت امام قبل از برخورد با سپاه ابن سعد، براساس ظن امام علیه السلام به پیروزی بوده است و از آنجا که این ظن، مستند به امارات و شواهد فراوان (مانند نامه های کوفیان و) . . . بوده است، قیام امام علیه السلام برای رسیدن به حق خود، نه تنها امری عقلایی است، بلکه انجام عملی واجب برای حضرت محسوب می شود . بدین خاطر در این مرحله از نهضت، امام علیه السلام جز به وظیفه دینی خود عمل نکرده است و پس از برخورد با سپاه عمر بن سعد نیز که امام از پیروزی مایوس می شود، پیشنهاد بازگشت به حجاز یا به یکی از سرحدات می دهد، که مورد قبول ابن زیاد واقع نمی شود و در اینجا نیز امام چاره ای جز دفاع از خویش نداشته است . (6)

به هرجهت، در صورت نپذیرفتن اصل عصمت امام علیه السلام برای رفع شبهات با تمسک به ادله و شواهدی خاص و با تجزیه و تحلیل مواضع امام در مراحل مختلف نهضت باید در پی اثبات این حقیقت بود که موضع گیری های امام تماماً صحیح و مشروع بود و آن حضرت قدمی از جاده حکمت و شرع خارج نشده است .

2. علم امام علیه السلام

دانشمندان شیعی همگی بر این باورند که امام علیه السلام همسان با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دارای

علمی وسیع و مافوق علم افراد عادی بشر است؛ زیرا منابعی ویژه و متفاوت با مجاری عادی کسب دانش در دست دارد و از طریق این منابع به اذن خداوند از اموری آگاه است که در دسترس افراد عادی نیست. اما در این مساله که ویژگی های علم امام چیست، اختلاف نظر وجود دارد. برای مثال در این که علم امام چیست، رای واحدی وجود ندارد.

برخی از عالمان معتقدند: امام علیه السلام علاوه بر علم به احکام شریعت، به تمامی حوادث گذشته، حال و آینده علم دارد؛ مگر اموری که از اختصاصات علم الهی است؛ همانند زمان فرارسیدن قیامت یا اموری که در دایره بدائات قرار می گیرد.

ناگفته پیداست که تفاوت اصلی علم غیب پیامبر و امام با علم الهی، در آن است که علم خداوند، ذاتی است، ولی علم پیامبر و امام، ناشی از تعلیم و اعطای الهی است.

در مقابل، گروه دیگری چنین باور دارند که: مقتضای ادله بیش از این نیست که امام باید به تمامی احکام دین و مسائل مورد نیاز مردم علم داشته باشد؛ ولی دلیلی بر آگاهی امام از تمامی حوادث گذشته و آینده نداریم. (7) سؤال دیگری نیز مطرح است که آیا علم امام علیه السلام معلق به شرایطی است یا آن که به صورت بالفعل برای امام حاصل است؟

در پاسخ به این پرسش، گروهی علم امام را مشروط به حصول شرایطی از قبیل اراده او یا درخواست (دعای) او از خداوند، می دانند.

به هر تقدیر، مساله مقدار و وسعت علم امام در تحلیل و تفسیر نهضت حسینی تاثیری تام دارد. اگر امام معصوم علیه السلام را از جمیع «ماکان» و «مایکون» آگاه بدانیم، در این صورت، زمان و مکان شهادت امام نیز در دایره معلومات او قرار می گیرد. با قبول این اصل باید گفت که حسین علیه السلام از آغاز حرکت خویش از مدینه می دانست که در مکانی به نام «کربلا» و در دهم محرم سال 61 به شهادت خواهد رسید و حتی از کیفیت و جزئیات وقایع مربوط به شهادت خویش و یاران و اسارت خاندان خود آگاهی داشت.

نقش محوری مساله علم امام در یکی از جدی ترین و جنجالی ترین منازعاتی است که در چند دهه اخیر در باره ماهیت و فلسفه نهضت حسینی وجود داشته، به گونه ای که در این میان، دو نظریه اصلی ابراز شده است:

1. مطابق نظریه اول، حسین علیه السلام از ابتدا (و دست کم قبل از خارج شدن از مدینه) به طور قطع می دانسته است که سرانجام سفر او، این است که در کربلا و در روز دهم محرم، خود و جمعی از یاران او به شهادت خواهند رسید. اما از سوی دیگر، امام به عنوان یک وظیفه و تکلیف الهی، موظف به انجام این سفر بوده است تا با تحمل تمامی مصائب و سختی های آن، حتی با ریخته شدن خون خود و جمعی از بهترین افراد خاندان و یارانش، حیاتی دوباره به دین و آیین بخشیده شود و اسلام مسخ شده سلطنتی یزیدی، محو و نابود شود.

براساس این نظریه، حقیقت قیام امام حسین علیه السلام، انجام یک تکلیف الهی است؛ تکلیفی که امام به بهای شهادت خود و اسارت خانواده اش، به کامل ترین صورت ممکن، آن را ادا کرد و البته مقتضای مقام امامت هم چیزی جز این نمی توانست باشد. در این نظریه آثاری همچون: «اتمام حجت بر مردمان»، «رسوا ساختن حکومت فاسد امویان و اعلام برائت از آن»، «ابلاغ پیام اصلی دین برجهانیان و ارایه ماهیت اصلی اسلام» و... به عنوان بخشی از اهداف نهضت امام که برای ما قابل درک و فهم و درس آموزی و پیروی است، بیان می شود.

2. براساس نظریه دوم، هرچند امام حسین علیه السلام می دانسته است که سرانجام، روزی به دست مخالفان دین خدا به شهادت خواهد رسید، اما زمان این امر بر او آشکار نبوده است.

در این دیدگاه، اوضاع و شرایط تاریخی در زمان حکومت یزید (مانند تشکیل نیروی داوطلب در کوفه و بیعت آنان با مسلم بن عقیل، ضعف حکومت نوپای یزید، آمادگی افکار عمومی و لیاقت و شایستگی امام برای قیام به صورت کامل برای شروع نهضت) آماده بود و در این موقعیت احتمال پیروزی علیه یزید بیش از پنجاه درصد تضمین شده بود.

بدون شک آشنایی با مبانی علم امام و آگاهی از ابعاد و جلوه های آن، بیانگر مردودیت نظریه دوم است. زیرا طبق این نظریه، دیدگاه های کسانی چون ابن عباس و محمد حنفیه که حضرت را از حرکت به سوی کوفه و اعتماد به دعوت کوفیان بر حذر می داشتند، معتبر دانسته می شود؛ به ویژه آن که سرانجام سفر امام با آنچه که امثال ابن عباس پیش بینی کرده بودند، موافق در آمد و تشکیل حکومت اسلامی برای امام میسر نگشت. در یک نگاه، به خوبی می توان دریافت که حرکت امام حسین علیه السلام براساس انتخاب و اختیار حضرت اما با علم الهی آن امام صورت گرفته است؛ هرچند فرجام نهضت امام با شهادت رقم می خورده است. اما اعتماد به نامه ها و دعوت های کوفیان و حرکت به سوی کوفه به خاطر «اتمام حجت» به تمامی دعوت کنندگان و حمایت کنندگان بوده است؛ کاری که امام و پیشوای شایسته باید انجام می داد تا امروز کسی علم غیب و آگاهی از حقایق ماجرا را برای فرد امام شایسته نپذیرفتن دعوت کوفیان تلقی نکند. از این رو، آن حضرت طبق ظواهر و امور طبیعی زندگی حرکت کرد؛ مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد و طبق گزارش سفیر راست گوی خود به طرف آن دیار حرکت کرد و سرانجام سفر او به شهادت ختم شد.

به یقین با این نگرش، آگاهی حضرت از لزوم دفع ضرر یا یقین به کشته شدن و خبر از اسارت خاندان، مانع رفتن به کوفه نمی شد؛ زیرا وظیفه امامت امام، فریادرسی مظلومان و ستم دیدگان از نظر ظاهری است و رسالت او در این عرصه، توجه به خواست امت است.

افزون بر این، گرچه از دست رفتن امام و اسارت خاندان او کاری بی جبران، است، اما مصلحتی برتر و مهم تر وجود دارد که امام باید خون ارزشمند خود، و خاندان حضرت باید عزت ظاهری خود را فدای آن کنند و آن، حفظ اسلام از دست فاسدان و طاغیان زمان برای همیشه تاریخ است و این حوادث، مقدمه ضروری و انحصاری نجات اسلام محسوب می شود که نه تنها مطلوب، بلکه لازم و واجب است.

چنین بینش شایسته ای موجب گردید که رژیم سلطنتی اموی، رسوا گردد و روح امر به معروف و نهی از منکر در کالبد جامعه دوانده شود (8) و ابلاغ پیام عاشورا به دورترین نقاط جهان آن روز و امروز و فراتر از همه فرداها، کاری معجزه آفرین برای تمامی ملت های دربند نماید و آن، منطق «پیروزی خون بر شمشیر» و «فدای جان برای حفظ کین و آیین اسلام» است؛ سخنی تاثیرگذار و درس آموز برای آزادی و آزادی بشریت در تمامی عصرها و برای همه نسل ها.

پی نوشت ها :

1. بحارالانوار، ج 44، ص 367.

2 و 3. همان، ص 366.

4 - همان، ص 330 و ج 45، ص 87.

5. ر. ک: شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، لطف الله صافی گلپایگانی، ص 387 - 378؛ مقتل الحسین (ع)،

عبدالرزاق موسوی المقرم، ص 118 - 115 .

6 . تنزیه الانبیاء، سیدمرتضی، ص 182 - 179؛ تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج 4، ص 188 - 182 .

7 - متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهرآشوب، ص 211 .

8 - مجموعه مقالات دومین کنگره بین المللی امام خمینی (ره) و فرهنگ عاشورا، دفتر دوم، ص 293 (تحلیل

معرفت شناختی مبانی کلامی در نهضت عاشورا، محمد سعیدی مهر).